



فرو فرستاد که بآن میوه ها سر برآورده و برای شما روزی می باشد . و برای شما فرمانبرداری نمود گشتی را تا در دریا بفرمان او ( مطابق قوانین او) روان گردد و رود ها را نیز به همین ترتیب فرمانبرداری نمود . و خورشید و ماه را تحت سلطه و در خدمت شما قرار داد که در پی یکدیگر میگردند و شب و روز را رام شما نمود . و بشما هر چه را مسئلت داشتید ( خواستن طبیعی ) عطا نمود و اگر بخواهید نعمات و بخششهای خدا را بشمارید بشمارش آن قادر نخواهید بود همانا انسان ( انسانی که خلاف جهت نعمات رفتار میکند ) بسیار حق پوش و ستیگر است ( ۱ ) . آنچه از آیات فوق بر میآید اینکه " کلمه " باین مفهوم عینی خارج از ذهن است .

باین ترتیب " کلمات الله " همان عینیات خارجی هستند که قرآن آنها را به ذات وجود بخششان " الله " منتسب میداند . اکنون معنی بنیهای بودن پدیده های آفرینش از نظر قرآن در قالب چنین استعاره های بدیع روشن شد و این در دورانی است که هنوز دانش ریاضی از حد اعداد پیچید ریاضی یا فرائضی گذاشت .

---

( ۱ ) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّرَائِبِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ . وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ . وَآتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ .

چه کسی میتواند منکر اعجاز و عظمت چنین آیاتی شود . اینجا خط  
مجانب نگنجد . سخن از بی نهایت است .

## قرآن و تکامل جانداران

از نظر قرآن جانوران در مرحله<sup>۱</sup> معینی از تکامل بموجب خواست خدا ( سنن آفرینش و تکامل ) بوجود آمده اند و انسان نیز در مرحله ویژه ای از جانوران مشفق شده است و مسیر تکامل خود را طی میکند . اما بنظر قرآن سرنوشت انسان در اینجا پایان نرسیده است بلکه او مسیر بس طولانی در پیش دارد که تا به نهایت ادامه خواهد یافت . اگر سرنوشت انسانرا در همین مرحله تمام شده بدانیم از نظر قرآن درست بدان میماند که مثلاً تکامل را در ماهی ها متوقف و تمام شده فرض کنیم .

در مورد تکامل جانداران و خلقت انسان مدارک زیرین حتماً مطالعه شوند :

تفسیر آیات ۲۸ تا ۳۰ سوره بقره، جلد اول بیروتی از قرآن صفحاً ۱۳۲-۱۱۱، قسمت دوم کتاب خلقت انسان .

از مطالعه مدارک فوق نتایج زیرین بدست میآید :

۱- تکامل از نظر قرآن یک سنت پایدار الهی است که نشان مشیت و خواست اوست .

۲- آنچه تاکنون در زمینه آدم و خلقت انسان از نظر قرآن

از زبان موافق و مخالف شنیده ایم ابداً مربوط بقرآن نمی باشد  
و در نهایت نظر شخصی معسرین نوراۃ تعریف یافته می باشد که  
در تعبیر های قرآن هم رسوخ کرده است.

۳- نظر قرآن در باره "خلق انسان چیزی غیر از نظریات معمول  
زمان نزول قرآن می باشد .

۴- در باره "مسائل و مفاهیم مختلف قرآن باید مطالعه از نو  
آغاز نمود و مفاهیم را از نو تعریف کرد .

۵- البته تمام مسائلی که در کتاب خلق انسان مطرح شده  
است همانطور که خود نویسند هم اذعان دارد صحیح نمی باشد  
اما حداقل نتایج قوی از آن بدست می آید .

۶- اکنون با در نظر گرفتن آنچه تلاشی که بشر مذکور  
در کتاب دوم برای پذیرا شدن قانون تکامل بعمل آمد با اطمینان  
خاطر میگوئیم که منکرین قرآن و مذهبی که قرآن شاخص آنست و  
کلیه کسانی که عادت دارند بلافاصله توجیهی برای مسائل بسازند  
بسیار بیراهه میروند .

سخنان اینان ولو در صورتان تیره ترین صورت خود و بفرض خالی  
بودن از هرگونه غرض ورزی و شائبه غیر علمی ، صرفاً ناشی از بی  
اطلاعی از محتوای قرآن و اشارات آن می باشد . اما جریان زمان  
نشان داده است که دامنه اطلاعات ایشان روز بروز وسعت می یابد

و از سطح به عمق می‌رود . بسا که دور نیست تا خود از نشانه های آفاق و انفس بحقیقت و حق راه برند . آن زمان دیگر معرفت فرزند انسان در حدی خراهد بود که همین چیزهای خیلی " طبیعی " و " پیش‌پا افتاده " و " عادی " برایش کافی باشد تا بگواهی کبریا و شکوهی برخیزد که در هر ذره عالم که می شناسد ترموج مسزند ( ۱ ) آنزمان دیگر ابر تردید را چه یارای ایستادگی بر سر راه مویب یقین خورشید است .

قرآن : " بزودی آیات خود را در سراسر گیتی و هم چنین در نفسهای خود آنان ارائه خواهیم داد تا روشن شود که خدا حق است ( ساخته ذهن نیست ) آیا مگر برای اثبات وجود خدا کافی نیست که وجود او شاهد بر تمام اشیا<sup>ست</sup> است . آگاه باشید که البته آنان نسبت بملاقات خدا در شک و تردیدند ( اما ) آگاه باشید که البته خدا بر کل جهان و جمیع اشیا احاطه کامل دارد

---

( ۱ ) انیشتین ( صفحه ۱۲۳ کتاب جهان و انیشتین ) : " مذهب من تکریم جوهر اعلائی بی حد و انتهای است که در هر جزئی ترین چیزیکه ما با عقل ناچیز خود درک می‌کنیم تجلی میکند . آنچه من از خدا تصور می‌کنم حسن علم یقین به وجود یک نیروی عاقله بالاتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است که در نیای بیرون از فهم ما مشهور است . "

( ومیداند که این ملاقات امر حسن و آمدنی است. ) ( ۱ ) .

---

( ۱ ) سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَقَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعُونَ  
لَهُمْ أَنَّهُ عِلْقٌ ۖ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
شَهِيدٌ . أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرْمَرٍ مِن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ  
أَلَّا يَنْتَبِهُوا ۚ فَطَلَّتْ - آيات ۵۳ و ۵۴ .

## قرآن و خصوصیات ویژه انسان

اکنون پس از مطالعه دقیق تفسیر آیات ۳۸-۳۰ از سوره بقره از کتاب پرتوی از قرآن جلد اول، قسمت دوم کتاب خلقت انسان و مقاله اختیار (۱)، نتایج زیرین بدست میآید:

عمده ترین خصوصیت ویژه انسان نسبت به بیطرفته ترین حیوانات قبل از خود همان رهائی اوست از بند غرائز طبیعی (اختیار) و این امر تنها از طریق یک جهش بزرگ امکان پذیر بوده است. قرآن از این جهش بزرگ به برگزیده شدن آدم از میان انسانهای اولیه که هنوز از بند غرائز نرسته بودند یاد میکند که نتیجه رسیده شدن روح خدائی می باشد. و از اینجا بعد دیگر انسان صاحب اختیار میشود و تضاد عمده زیر که قلائم از آن یاد کردیم معرفی و مشخص او میگردد.

تضاد بین آزادی از بند غرائز (بلا تکلیفی) و احتیاج شدید بادامه حیات (رهائی از بلا تکلیفی). به همین دلیل است که انسان دست با ابزار سازی و غیره میزند و تفکر در او حیوانه میزند و رشد مییابد و باین ترتیب وسیله هدایت جدیدی در او ایجاد میگردد

---

(۱) اختیار - ضمیمه کتاب زره بی انتباه نوشته مهندس مهدی بازگان - شرکت سهامی انتشار.



- که همان قدرت تفکر و تعقل میباشد ( خصوصیت ویژه عده دیگر ) ( ۱ ) .
- انسان لیاقت کسب دانش و درک جهان آفرینش را کسب میکند ( وَ  
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ) . البته نه بطور حاصد بلکه کاملاً " دینامیک  
و متحرک " . قرآن میگوید : " و تمام آنچه در آسمانها و زمین است  
( که از آن خدا میباشد ) به تسخیر شما در آوردم البته در این  
امر نشانه هائی برای اهل تفکر نهفته است " ( ۲ ) .

قدرت اندیشه و تعقل انسانی از جمله پدیده هائی است که  
قرآن مکرر در مکرر بعنوان یکی از بارزترین خصوصیت ویژه انسانی  
بر روی آن تکیه میکند ( کلیه آیاتی که تاکنون در موارد مختلف مورد  
استفاده قرار گرفته اند ) تا آنجا که میفرماید :

کور و کر بمعنی انسانی کلمه آنهائی نیستند که اشیا را تمیینند  
و آوازهها را نمی شنوند ( چه حیوانات هم باین حد از شنیدن و دیدن  
قادر هستند ) بلکه آنهائی هستند که . . . که پس از دیدن و شنیدن  
بر روی ادهای عینی خود تعقل نمی ورزند ( یعنی این خصوصیت  
ویژه انسانی را عاطل و باطل میگذارند ) ( ۳ ) . و در آیه ۵۶ سوره

---

( ۱ ) خلقت انسان - کفر یدالله سبحانی - شرکت سهامی انتشار

صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱

( ۲ ) وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي

ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ . جاشه - ۱۳

( ۳ ) إِنْ شِئْنَا وَابْتَعْنَاهُ اللَّهُ الصَّمَّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ . انفال - ۲۲

انفال میفرماید :

البته بدترین جنندگان نزد خدا کفارند ( که پدیده های خدا را ملاحظه میکنند اما آگاهانه در مقابل آنها قرار میگیرند ) که ایمان نمی آورند ( ۱ ) و در حای دیگر :

کسانیرا که قوای درك و تعقل و تفکر خود را بکار نمی اندازند ( در حالیکه قدرت آنها دارند ) سزاوار دخول در آتش جهنم می دانند و آنها را در عداد چهارپایان و بلکه پست تر از چهارپایان می شمارد ( ۲ ) .

---

( ۱ ) ان شر الدّٰ و ابّٰ عِنْدَ اللّٰهِ الذّٰی كَفَرُوا فہم لا یؤمنون .

( ۲ ) . . . . . لہم قلوبٌ لا یفقہون بہا و لہم أعینٌ لا ینصرون

بہا و لہم اذانٌ لا یستمعون بہا اولئک کالانعام کل

ہم اضلّ اولئک ہم العاقلون . اعراف ۱۷۹

## قرآن و انسان مسئول

انسان بعلمت قدرت انتخاب و هم چنین بعلمت قدرت تفکر و اندیشه و کسب دانندگی ( در قانون بند طبیعت ) از نظر قرآن مسئول شناخته شده است و این مسئولیت بنا به جهان بینی قرآن امری است واقعی و یکی از خصوصیات ویژه انسانی . از نظر قرآن کسیکه پس از آگاهی به مسئولیت خود قیام نصیحت و خود را به بهانه های مختلف تبرئه می نماید و تقصیر خود را در نهایت بگردن شرایط بازمیگرداند " انسان نیست " .

بحث در باره مسئولیت جزو مهمترین و دقیقترین و باشکوه ترین مباحث اجتماعی است تا جائیکه از وارد کردن این عنصر مهم در تبیین جهان بسیاری از مکاتب عاجز مانده اند . گرچه در عمل بالا جبار آنها با جان و دل پذیرا شده اند . برای روشن شدن مطلب و درک اهمیت و عظمت مسئله مورد بحث قبلاً مطالبی را از کتاب " در باره اصول لنینیم " که استالین آنها نگاشته است در اینجا میآوریم تا خواننده دریابد که ما در عنوان کردن این مسئله به ترتیب فوق نه فقط راه اغراق نمی ییم بلکه فقط به بیان جزئی

از آنچه واقعیت دارد برداشته ایم.

استالین در کتاب مزبور در صفحه ۱۲ تحت عنوان انتقاد از تئوری جریان خود بخودی یا در باره "نقش پیش آهنگ در نهضت چین" میگوید :

"اما تئوری کرنش در مقابل جریان خود بخودی فقط پندیده و مختم بررسی نیست. این تئوری ولو کمی با تغییر شکل، شروع بسیاری بلا استثناء در بین تمام احزاب بین الملل دوم دارد. مقصود من تئوری به اصطلاح قوای تولید کننده است که از طرف لیدرهای بین الملل دوم زشت و مبتذل گردیده است. تئوری که همه چیز را تبرئه و همه را باهم سازگار میسازد. واقعیات را آنها پس از آنکه گوش جملگی از شنیدن آن منافی گشت، تذکره دارد و تفسیر می نماید و با همین تذکر خاطر خود را آسوده میدارد. مارکس میگفت که تئوری ماتریالیستی نمی تواند در دایره توضیح عالم محدود بماند. بلکه باید علاوه بر این آن را تغییر هم بدهد. اما گائوتسکی و شرناپسرا کاری باین کار نیست. و آنها ترجیح میدهند که ب همان قسمت اول فرمول مارکس اکتفا نمایند. اینک یکی از امثله فراوان از چگونگی استعمال این تئوری " : میگویند که قبل از جنگ امپریالیستی احزاب بین الملل دوم تهدید میکردند که هرگاه امپریالیستها جنگ را شروع نمایند آنها اعلان "جنگ بر ضد جنگ" خواهند کرد. میگویند

که به فاصله قبل از آغاز جنگ این احزاب شعار "جنگ بر نمد جنگ" را بدست فراموشی سپرد . شعار متضاد با آن یعنی "جنگیدن در راه وطن امپریالیستی" را بموقع اجرا گذاشتند . میگویند که نتیجه این تمویض شعارها فریانی شدن میلیونها افراد کارگر بود . اما خطاست چنانچه تصور شود که در این میانه مضرینی وجود داشتند و کسی از طبقه کارگر . . . . ( چند کلمه در کتاب خوانا نبود ) به آنها خیانت کرده است . ابداً چنین چیزی نبوده است . همه چیز همانطوری پیش آمد که من با یستی بیاید . اولاً " بان علت که بین الطلک از قرار معلوم ابزار التصلح است نه جنگ و ثانیاً " بدلیل آنکه با آن سطح قوای تولید کننده ای که در آن زمان وجود داشت اقدامات دیگری هم نمی کرد مقرر " قوای تولید کننده " است . تمام اینها را تئوری قوای تولید کننده آقای کائوتسکی در فیفا " برای ما " تشریح میکند . هر دو هم که باین تئوری ایمان نداشته باشد مارکسیست نیست . پس نقی احزاب چه شد ؟

پس اهمیت آنها در نهفت بکجا رفت ؟

ولی بالاخره در مقابل چنین عامل قطعی مثل " سطح قوای تولید کننده " چه کاری از دست حزب بر میآید ؟ . . . از این قبیل مثالها در باره " تحریف مارکسیسم ممکن بود بسیار ذکر نمود .

همانطور که ملاحظه میکنید استالین بر روی قسمت دوم فرمول مارکس که سرشار از احساس مسئولیت است فراوان تکیه میکند و آنرا شرط لازم انسان انقلابی میداند . گرچه از تفسیر این خصوصیت ویژه و وارد کردن آن در تبیین جهان امتناع میورزد . آنوقت بیچساره روشن فکری که خود را انقلابی تصور کرده بحساب خویش، خویشتن را مارکسیست هم میدانند . ایشان در تحلیل وقایع و وظایف در نهایت تمام گناهان را بر دوش شرایط و سطح قوای تولید بار میکنند و نه بر دوش انسانی . ایشان که زحمت وقت و مطالعه بیشتری را بخود نمیدهند ، آنگاه در نهایت باین نتیجه میرسند که انسان مسئول نیست بلکه شرایط مادی مسئولند . پس قرآن هم که انسانرا مسئول اعمال خویش دانسته و در قیامت برایش حساب و کتابی قرار داده است جز مشق توهم چیز دیگری نمی تواند باشد . . . . . پس اسلام چیز است در ردیه توهمات غیر علمی !

افسوس از این بی خبری و از این روشن فکری و انقلابی گری ! بیچاره ملتی که ایشان میخواهند نقش گروه پمپتاز را برای او بازی کنند .

حقاً که روشن فکری احققانه نقد ترمز کننده برای جنبشها

را داشته است و دارد .

حاص آنکه هنوز علم کنونی در توحیه منشا مسئولیت کاملاً عاجز مانده است . اما این واقعیتی است پولادین و انکار ناپذیر که هیچ جنبه انقلابی نمی تواند جز با قبول آن شروع شود، جریان باید و پیروز گردد . اهمیت مسئله بقدری است که باید اندکی بیشتر روی این مطلب تکیه شود . لذا گفتار پر مغزیکی از پیشروان علم فیزیک معاصر ( ماکس پلانک ) را در اینجا میآوریم .

" قانون علیت نمی تواند

خط مشی عملی برای او رسم کند ، و او را در مقابل مسؤولیت اخلاقی که برای کارهای خویش دارد یار و مددکار باشد ، زیرا احکام مسؤولیت اخلاقی از راه قانون دیگری بر او بار می شود که هیچ ارتباطی با قانون علیت ندارد . ضمیر خود او دادگاه آن قانون مسؤولیت اخلاقی است و چون میل داشته باشد که بشنود ، همیشه تهدیدها و احکام آن را می شنود .

اگر کسی در این اندیشه باشد که اعمال انسان نتایج

غیر قابل اجتناب قانون بیرحم طبیعی است ، و به این ترتیب بخواهد خود را از الزامات نامطبوع اخلاقی برهاند ، در واقع خود را فریب داده است . هر وجود بشری که آینده خود را ساخته و پرداخته سر نوشت قبای می داند ، و هر ملت که باور دارد که ضعف و انحطاط او به فرمان قانونی طبیعی است ، فقط به این امر اعتراف کرده است که قدرت اراده وی برای

مبارزه و غلبه بر مشکلات ضعیف است .

به این ترتیب به جایی میرسیم که علم حدودی را که از آنها نمی تواند تجاوز کند معین می نماید، و در عین حال فواید دیگری را نشان می دهد که از حوزه فعالیت وی خارج است. چون چنین است و خود علم حدود خود را معین می کند، هنگامی که از نتایج حاصل شده به وسیله علم بحث به میان می آید، اعتماد ما به صحت آن نتایج بیشتر می شود. از طرف دیگر نباید از نظر دور داشت که حوزه های مختلف فعالیت روح بشر را هرگز نمی توان به طور کامل از یکدیگر مجزا کرد، زیرا ارتباطی عمیق و صمیمانه در میان آنها برقرار است .  
نقطه عزیمت ما از سرزمین یک علم خصوصی بود ،  
و در ضمن به یک رشته مسائل رسیدیم که همه جنبه فیزیکی خالص داشتند ، ولی در پایان کار از جهانی که فقط جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی متافیزیکی رسیدیم . این جهان جدید بدانسان در برابر ما قرار گرفته که امکان شناختن مستقیم آن وجود ندارد . این سرزمین اسرارآمیز است و حقیقت آن را با نیروی فکر بشری نمی توان دریافت ؛ ولی در ضمن تلاش و کوششی که برای فهمیدن این جهان می کنیم ، به ریباین و آهنگ داری آن متوجه می شویم . در آستانه این جهان



متافیزیکی با عالیتترین مسئله از مسائل روبرو شده‌ایم که عبارت از مسئله آزادی‌اراده بشری است. هر کس که می‌خواهد معنی حیات را بفهمد، بایستی درباره این مسئله بیندیشد و تفکر کند و به چیزی برسد<sup>(۱)</sup>.

- برگردیم بکلام خدا و آیات قرآن. کتابی که پیش از هر مکتب دیگری بر روی مسئولیت انسان تکیه میکند قرآن است. از نظر قرآن مسئولیت انسانی بر روی عناصر اساسی زیرین استوار می‌باشد:
- ۱- علم و آگاهی ( تشخیص صحیح از غلط) که در قدرت درک روابط و قانون بندهای حاکم بر طبیعت و جامعه متبلور میشود.
  - ۲- قدرت انتخاب ( اختیار و آزادی ) .
  - ۳- و بنابراین پذیرفتن این حقیقت که نسبت به کسی یا گروهی و اجتماعی - دینی بگردن انسان نهاده شده است. آنگاه در سطح بالاتر و عالیتتر، این حقیقت که دینی بگردن انسان است که " باید " بدستگاه آفرینش ادا کند .

حاصل آنکه انسان در برابر هدفی مسئول است. عناصر سه گانه فوق واقعیات عینی هستند نه ذهنی. بدین معنی

---

( ۱ ) علم به کجا میرود ؟ ماکس پلانک - شرکت سهامی انتشار - صفحات

که :

اولاً "جهت حرکت جهان مشخص میباشد . ( حرکت تکاملی )  
و بنابراین حقیق و باطل و صحیح و غلط اموری هستند واقعی  
نه خیالی و ذهنی . ( ۱ )

ثانیاً : انسان قدرت درک قانون بنی طبیعت را در دست  
و میتواند صحیح را از سقیم ( بطور دینامیکی نه جامد )  
تشخیص دهد .

ثالثاً : انسان پس از آنکه پدیده ای را شناخت و صحیح را  
از سقیم تشخیص داد در نفس خود شروع به بارزه میکند ( هر  
چند مختصر و اجمالاً ) و بالاخره بعلمت وجود قدرت انتخاب  
یکی از دو راه را بر میگزیند .

از نظر قرآن عناصر سه گانه فوق موجود "عهد" و پیمان  
هائی است که از انسان گرفته شده و در برابر آنها کاملاً  
مسئول میباشد . چیزیکه در اینجا باید بان اشاره کنیم این  
حقیقت است که از نظر قرآن مطالب فوق بطور دینامیک مورد  
بحث قرار گرفته است نه دگم و جامد . بدین معنی که

---

( ۱ ) آیا ما بدون میتوانند جهت دار بودن جهان را تفسیر کنند ؟

همه کس در يك حد و بيك ميزان مسئول نيستند . بلکه بر حسب ميزان درك و علم و آگاهی شدت و ضعف مسئوليت انساني كاملاً متفاوت است. اينك بطور مثال آياتي را در اينجا مي آوريم .  
مثال ۱ - " همانهايکه <sup>پيوسته</sup> عهد خداي را پس از بستن ( و محکم ساختن ) ميگسند و آنچه خداوند دستور داده که به پيوندند قطع مينمايند ( ۱ ) و در زمين هي فساد مينمايند اينان زيانکارند " . ( ۲ )

اکنون چند سطر در مورد اين آيه : ( ۳ )  
" عهد زمه ، يا مسئوليت نسبت چيزي است که شخص به عهد ميگيرد . اضافه عهد به خدا " الله " بدون تعيين و توصيف عموميت و شمول آنرا ميسازد ، پس هر نيك و بد و خير و شوي را که بحسب فطرت انسان درك و هر مسئوليتي را که احساس مينمايد و سنتهايي که در ميان ملك مشهود است و هر چه بوسيله پيغمبران انجام دادن يا ترك آن ابلاغ شده عهد

---

( ۱ ) - چرا اعمال در اين آيه مضارع بکار برده شده اند ؟

( ۲ ) - الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ يَقْطَعُونَ مَا

أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفِيدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلِيكَ هُمُ الْخَائِرُونَ .  
بقره ۲۷

( ۳ ) - پرتوی از قرآن سيد محمود طالقانی . شرکت سهامی -

خدایی است این عهد اولی گاه تا بید و محکم میشود .  
مِنْ بَسْعِدٍ مِّثَاقِهِ - ميثاق<sup>ان</sup> از جانب خدا بوسیله شعرا است  
که حدود و آثار و ثواب و عقاب را بیان میکند - و بوسیله عقل  
و تجربه است که نتایج آن عهد را میفهمانند ميثاق از جانب  
خلق درک و پذیرش و بکار بستن آن عهد است بسبب همین  
عهد ها و پیمانها، وجدانیات و فطریات با ادراک و درک با عقل،  
فرود با دیگران ، خلق با خالق ، مهدمه با نتیجه .  
دلیل با مدلول مرتبط و پیوسته میگردد ، آنان که این عهد  
را نقض میکنند چون از حدود فطرت و عقل و از مسئولیت سرباز  
زده و بیرون رفته اند فاسقند ( چون هسته ای که از قشر طبیعی  
بیرون رود ) چون این روابط و پیوندها را قطع نمود ، قاطع  
اند چون با قطع روابط نیروهای انسانی خورد و دیگران را  
از طریق هدایت و خیر باز داشته اند و فاسد نموده اند مفسدند .  
و در نتیجه همه اینها زیانکارند .

"أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ" پس فسق - چنانکه آیه معرفی  
مینماید - نقض عهد و قطع وصل - و افسار در زمین است و نتیجه  
همه اینها زیان معنوی و مادی میباشد .

مثال ۲ - سوره رعد آیات ۲۵-۱۹ : آیات را خود خوانندگان  
ترجمه و تفسیر نمایند . علاوه بر مطالبی که در مثال اول ذکر کردیم  
مطلب مهم دیگری هم از آیات فوق (مثال دوم) بدست میاید و آن

اینست که انسان در حد توانائی و قدرت خویش برای درك  
تعقبات و افعیات ( در برابر درك صوری آنها ) مشغول می-  
باشد چنانکه این چنین مردی را در عداد کسانی میشارد  
که عهد خدا را بجا نیاورده پس از دیدن آثار و حقایق ناشی  
از وحی و نزول آیات قرآن قدرت فکری خود را بکار نینداخته  
و منکر آن گردیده اند ( سوره رعد آیات ۲۰-۱۹ ) .

در آیات فوق " الَّذِیْنَ " موصول است بدین معنی که  
مطالب بعد از " الَّذِیْنَ " در معرف - اولوالالباب آمده است .  
مثال ۳- سوره حدید آیه ۸ : ( ۱ ) - و شما را چه میشود که به  
خدا و رسول که شما را با ایمان آوردن به پروردگارتان دعوت میکند  
ایمان نمی آورید . در حالیکه خداوند از شما ( در فطرتان ) ایمان  
گرفته و شما قابلیت ایمان آوردن را دارید .

بعوجب آیه فوق پرستش معبود کل بر اساس حس معبودگری  
از یکطرف و معرف آن از جانب پیامبر خدا از طرف دیگر جزو  
عهد و پیمانهای الهی بحساب آمده است که باید  
بسه آن جواب مثبت داده شود . ( با اشاره به مثال ۲ در

( ۱ ) - وَمَالِكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا  
بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

من یابیم که این جریانی است که وصل آن ضروری است و  
 "قطعش" به تارکی - نابینائی و نافرمانی منتهی میشود .  
 مثال ۴ - سوره "مائد" آیات ۱۳ و ۱۴ : ( ۱ ) . آیه در باره  
 قوم یهود است اما شمول عام دارد .

"آنانرا بعلت شکستن پیمانهایشان لعنت کردیم" نفس  
 نموده و دور داشتیم - از رحمت و هدایت ) و ظمهای آنانرا  
 سنگین کردیم . ( سنگین شدن دل و دوری از رحمت و هدایت  
 خدا نتیجه جبری شکستن پیمانهاست که دیگر وظیفه -  
 ای برای خود نمیشنلند ) اینها بعلت همان پیمان شکستی  
 شان آیات و پدیده ها را در غیر مواضع خویش که به آن  
 تذکر داده شده اند بکار میگیرند . ( در راه غیر تکاملی از  
 آیات و مواهب خدا استفاده میکنند ) و بهره گیری عظیمی از

( ۱ ) - فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ  
 الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ  
 عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفِ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
 الْمُحْسِنِينَ . ( ۱۳ )

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا تَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا  
 ذُكِّرُوا بِهِ فَاعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 وَتَوَفَّيْتُمْ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَفْتَعُونَ . ( ۱۴ )

آنچه به آنها ( از هدایت ) داده شده است را فراموش کردند . و بعلمت همین پیمان شکنی است که داعیان از آنان خیانتی بینی ( هیچگاه اتفاق نیافتد که از آنان خیانتی نشنوی ) مگر گروه اندک و استثنائی که از آنان در گذر و عفو شان کن چه خدا دوستدار نیکوکاران است ( بعضی از آنها که در خیانت فرو نرفته اند شایسته دستگیری و بخشش اند ) و از کسانی که گفتند ما نصاری ( یعنی یاور و دوستدار خدا، مسیحیان ) هستیم، پیمان گرفتیم ( اما آنها شکستند و در نتیجه ) فراموش کردند ( زجرها گذاشتند ) که چگونه و چطور باید از موهبتها استفادہ کنند و حال اینکه در این مورد بدان یاد آور شدند . پیمان دلیل بین آنان دشمنی و کینه را تا قیامت برانگیختیم و بسزوی خدا آنها را از آنچه که از خود میمازند آگاه خواهد ساخت . از آیات فوق نظر قرآن بخوبی استنباط میشود که چنان شکنن پیمانهای فطری و عدم توجه به مسئولیت های انسانی به خیانت پیشگی و بکار گرفتن مواهب طبیعت در راه غیر تکاملی منجر میشود . ( ۱ ) هر چند

---

( ۱ ) - استفادہ نامشروع و ضد انقلابی از پدیده ها و مواهب

که انسان صاحب رانغیر و آگاهی باشد . آگاهی صرف دردی را نمیتواند درمان کند ، باتکاء بر انش صرف حتی کوچکترین قدمی در راه تکامل اجتماع برداشته نمیشود بلکه ایمن تنها از راه توجه به عهد و پیمانهای فطری میباشد و بس .

مثال آیه ۹۵ از سوره نحل : خود خواننده ترجمه نماید .

در سوره احزاب کلمه "عهد و میثاق" در آیاتی چند ذکر گردیده است که همان مفهوم مورد بحث را دارا میباشند و مخصوصاً در باره "انبیاء" بعثت و جسور خصوصیت و حیوین را بسیار سخت و غلیظ و مسئولیت نانی از آنرا سنگین و طاقت فرسا می شمارد .

سوره فوق الذکر با آیاتی شروع میشود که نمودار طلب مسئولیت و وظیفه پس بزرگی از پهنی است . ( تقوی و ترس از خدا عدم اطاعت از کفار و منافقین ، توکل بخدا ، و ایمان باین حقیقت که پیروزی از آن حق است . معنی توکل بخدا - انسان نمیتواند در عین حال دو معبود و دو معشوق داشته باشد . یا این معشوق و یا آن یکی . نه آنکه - هم این و هم آن . . . . ما جعل الله لرجل من قلبین



فِی جَوْفِهِ .) - احزاب آیه ۴ . آن مسئولیت عظیم و آن وظیفه خطیر که بهایبر اسلام باید به آن قیام میکرد چه بود ؟ لغو برخی سنن ضد انقلابی که بدنیای کهنه قبل از ظهور اسلام مرسوم میبود ، منجمله "ظهار کردن" (۱) ارزش قائل شدن بدختر و ننگ شمردن فرزندی او که از این رهگذر انتخاب پسر خوانده سنت جاری روز شده بود تا جائیکه او را فرزند خود شمرده و همان رفتاری را با او میکردند که با پسر خودشان . ازدواج با زن مطلقه پسر خوانده توسط نسایپدری حرام شمرده میشود . . . . . پس باید این سننهای کهنه در هم کوبیده شوند ( وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِسِ تُظَاهِرُونَ بِهِنَّ - أَتِهَانِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَرْهَامًا كُمْ أَبْنَاءَكُمْ . . . احزاب ) اینها اموری نیستند مبتنی بر واقعیات بلکه . . . . . ( ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ - احزاب ) بلکه مبتنی بر ذهنیات و وهمیات میباشند . در هم کوبیدن سنن کهنه و جامد کار آسانی نیست . ( مثالهایی ذکر کنید ) .

پس بر اسلام مثل همیشه در اینجا هم نقش پیشقدمی را بایستی بازی کند . موضوین واقعی باید از او پیروی کنند

(۱) -ظهار کردن - رسمی بود که بر طبق آن اگر کسی خطاب بزن خود میگفت کمر تو همانند کمر مادر من است زن بر آن مرد حرام میشد .

( النَّبِيُّ أَوْ لَسِيَّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ) . خدا برای انجام این رسالت از کلیه انبیا پیمان گرفته است. پیمان سخت و محکم ( میثاق غلیظ آیه ۷ ( ۱ ) ) و بعلمت وجود همین پیمان است که نیکوکار در برابر کار نیکش و آدم بدکار در برابر کار زشت خود مسئول شمرده میشود . ( لَيْسَ لَكَ مِنَ الْهَادِقِينَ ... آیه ۸ ) ( ۱ ) .

از آیه ۹ بعد میخواند اهمیت و اشکالات مهم قیام بانجام این عهد و پیمانها را بیان کند و لذا نمونه ای از جنگهای پیرامون اسلام ( جنگ احزاب را که در آن کلیه مخالفین مکه و مدینه علیه اسلام با هم متحد شدند ) را در اینجا شاهد مثال آورده تجزیه و تحلیل میکند و نتایج لازمه را برای مردم نشان میدهد .

ابتدا جنگ عاد لانه و گرفتاریهای ناشی از آنرا نعمت مینماید ( آیه ۹ ) سختیها و مشکلات عظیم آنرا بر مینمورد ( ... بَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ ) تا جائیکه عده ای نسبت

---

( ۱ ) - وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا . ( ۷ ) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْهَادِقِينَ عَنِ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ( ۸ ) .

به پیروزی حقیق و شکست باطل مظنون میشوند ( وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ) و در اینجا از تکان داده شدن شدید در فربال آزمایش یاد میشود . و در آیات بعدی ۲۴-۱۲ موضع گیری گروههای مختلف ( انواع و اقسام منافقین و موذبین ) بر اساس سازمان درویشان در برابر حاد شده جنگ ( که برای همگی یکسان بود ) نشان داده میشود .

در آیه ۱۵ چنین میگوید : **وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَهِ**

**مِنْ قَبْلُ لَا يُولِئُونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا** . ( این

گروه از منافقین که فرار از جنگ عادلانه و تکاملی را پیش

گرفتند ) قبل از این با خدا پیمان بسته بودند ( همان

پیمان فطری که در حین تکامل و ارتقا از حیوانیت بمقام

انسانی گرفته شده است ( ۱ ) . که پشت به تکامل نکنند و

زمانیکه با سدّها و دشمنان راه تکامل مواجه میشوند فرار

نکنند ) مگر آنکه فرار بخاطر جنگ باشد ( ۲ ) .

با ذکر آیه ۲۰ که از رجه هیپنوتیزه شدن گروهی

از مردم در برابر دشمن صحبت میشود، مطلب در باره منافقین

باخر میرسد . سپس پیغمبر خدا و موضع گیریهای او را

بهترین نمونه برای مردم ( اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ ) میسازد، و سپس

( ۱ ) - ساختمان خاص انسانی که نمیتواند راه انحراف را طی کند .

( ۲ ) - سوره انفال آیه ۱۶-۱۵ .

موضوع گیری مردان مؤمن مورد بحث قرار میگیرد و در آیه ۲۳ آنها را جزو کسانی میشارد که عهد خودشان که با خدا بسته بودند وفا کردند و آنها را بجا آوردند و بالاخره حتمیت پیروزی حق بر باطل برای چندین بار در این سوره - در آیه ۲۵ - موهکما تکرار می شود .

در اینجا لازم است روی این مطلب اساسی تکیه کنیم که شدت مسئولیت انسانی مستقیماً با درجه آگاهی و توانایی او برای کسب سعادت حاصل مشکلات راه تکامل بستگی دارد . اینک بعنوان مثال آیات زیر را می آوریم :

سوره نساء آیات ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۷۵ -

ترجمه : " چه شده است شطارا ( تعجب و شگفتی بزرگ را نشان میدهد ) که در راه خدا پیکار نمی کنید و همچنین در راه مردان و زنان و کودکان ناتوان ( مستضعفین ) ( پیکار در این راه نمونه ایست بارز از پیکار در راه خدا ) همان ناتوانانیکه میگویند پروردگارا ما را از این سر زمین و از این اجتماع که مردمش ظالمنند نجات ده و از جانب خود برای ما سرپرستی ( رهبری ) و همچنین باوری قرار بده . آیه ۹۷ - البته بآنهایکه بر نفس خود ظلم کرده ( حدود را بعنوان ناتوان قلعه دار کرده

و بانجام وظیفه شان پیام نرسد مانند ( زمانیکه فرشتگان آنها را حسان مرگ - رباید ( نوسند مرگه ) گفته میشود ) از عارت میراند انسان نوسند مرگه - بدون شرح میگذریم چون ما کنیم ایس تمیراند و "صح" در عین ضمیمه بودن بسیار پیچیده و بالاتر از حد شناسایی کنونی ماستم ( ۱ ) در حه حان بودید ؟ جواب میدهند :

در سرزمین خود جبرو ناتوانان بودیم ( قدرتی برای برای تغییر وضع نداشتیم ) . ( ملائکه ) میگویند آیا زمین خدا وسعت کافی نداشت یعنی امکانی برای خروج از بن - سب و مسود نداشت . . . حنا و حور رانیت ( در شرایط آنروز ) باید محسرت میکرد پسند . ( ۲ ) حال که هجرت نکرده اند و در عین توانایی خود را ناتوان میدانستند پس حایکامشان چنین است که عیب بد بازگشت گاهی است . تنها آن ناتوانانی ( نباید مضر نباشند ) اعم از مرد و زن و کودک . . . . . که قدر جار ه اند پیشین و راه بجائایی

- ( ۱ ) - آنچه مسلم است گفتگوی معمولی منظور نظر آیات قرآن نیست و چون معنی ملائکه بد رستی برای ما روشن نیست لذا نحوه آن - گفتگو را نمیتوانیم مشخص کنیم . برای داشتن مفهومی از " ملائکه " رجوع کنید به جلد اول برتوی از قرآن صفحه ۱۱۲ الی ۱۱۵ .
- ( ۲ ) رحمن خود به تفسیر " عاره " ۳ - سوره " توبه " مفهوم هجرت .

بگردن را ندارند - پس نباید خدا آنها را ببخشد زیرا  
خدا بخشنده است و آموزگار.

نتایج زیرین از آیات فوق بدست میآید :

۱- کسانی که قدرت اندیشیدن و راه بحائس گردن را  
ندارند مسئولیتی ندارند .

۲- هیچکس نباید خود را ناتوان بداند . " خود را ناتوان  
دانستن " خود يك درجه از آگاهی را میسراند ( ۱ ) .  
روح بهمانه جوئی و خود را مقصّر ندانستن نفس را  
فاسد میکند . و انسان را بجائس میسراند که دیگر  
توجهی <sup>امر</sup> اکتباه برایش <sup>امر</sup> جاری میشود . همین دلیل است که  
قرآن بنفس ملامت گیر قسم یاد میکند . چه برای نفس  
که سهم خود را در لغزشها منگد <sup>امر</sup> کرده و خود  
را ملامت مینماید حقا<sup>امر</sup> نباید قسم یاد شود ( ۲ ) .

۳- مسئولیت گروه ناتوان بگردن گروهی است که  
توانائی کسب صلاحیت و راهنمایی مردم را دارا می-

باشند . آن مردم فقیری که روزانه بظور متوسط ۱۴

ساعت کار طاقت فرسا <sup>امر</sup> متحمل میشوند تا بخور و نصیب داشته

---

( ۱ ) - مخصوصاً در این زمینه تکه بر روی کلمه " غسق " ( آید )  
مهم است .

( ۲ ) - حتماً سوره " قیامت " را مطالعه نمائید .